

طبیعی است که با تابش مستقیم خورشید وجود بر طبایع و نفوس نهانیها آشکار و بارز میشود: بعث (برانگیخته شدن) نفوس برای یوم عظیم است، و بسوی آن غایت کشیده میشود و پیش میرود، آن بعث یا آن یوم عظیم در یوم دیگری است که در آن مردم برای پروردگار جهانیان پیامی خیزند، یا قیامشان پیوسته بر بوبیت پروردگار جهانیان میگردد. این معنا، بنا بر قرائت مشهور و ظاهر آیه است که یوم یقوم، بدل یا عطف بیان برای لیوم عظیم نیست.

ظاهر جمله اسمیه «انهم مبعوثون» خبر از آغاز بعث است از حال تا نهایت آنکه یوم عظیم میباشد، و یوم عظیم به یوم یقوم، که با فعل مضارع بیان شده است، به آخرین مسیر نهائی میرسد، و بارسیدن بعث غائی و قیام بصفترب «لرب العالمین» وجود انسان از قیام به قوای طبیعت و ماده قابل، بقیام بقدرت ربوبی فاعل بر میگردد.

مبده تعقل و ادراکات و قوای پیوسته بان که بعنوان وصفی، روح انسانی نامیده میشود و جسمانی الحدوث و خفنه و نهفته در سرشت طبیعی آدمی است، با انگیزه ذاتی و انگیزه های خارجی، همی برانگیخته و منبعث میگردد. این انگیزه ها از آثار و مظاهر صفت خاص رب می باشد که مستعد و ناقص را بسوی فعلیت و کمال برمی انگیزد و پیش میبرد و برتر می آورد تا از تأثر و انفعال میرهد و مؤثر و فعال میگردد، و چون این بعث محدود بزمان و قشرهای طبیعت و مشخصات مادی نمیگردد، از آنها درمی گذرد و رها میشود تا بر بوبیت مطلق «رب العالمین» قیام میکند.

۱- حیات و ربوبیت محرك ذاتی انواع موجودات زنده در مسیر تکامل است. عوامل و آثار محیط استعداد تحرك و تنوع را می افزاید. هر چه نوع کامل تر میشود و خصائص و صفات اکتسابی و میراثی ثابت تر و فعال تر میگردد از تأثیر محیط خاص برتر می آید و مسلط و مؤثر بر آن میشود. این اثر گیری و اثر بخشی، تا حدی اکنون در صورت «ژنها» و «مولکولها» که مخزن صفات و خصائص می باشند، مشهود می باشد. اینگونه ژنها با صفات و آثار ثابتی که در بردارند و قدرت حیاتی که آنها را برمی انگیزد و بسط میدهد، صورت بدن و اعضاء و صفات نفسی را پدید می آورند تا مجموع آن صفات بصورت نوع کاملی درمی آید. و چون این نوع در برابر عوامل متضاد محیط قرار میگیرد و قدرت مقاومت ندارد، قیافه سازش و تطبیق نشان میدهد و تسلیم میشود و گاهی از طریق جهش گامی فراتر می نهد. این اثر گیری و اثر بخشی و جهش تا ظهور نوع انسان که پیش از صفات و قوای گذشتگان دارای سلاح عقل و اراده و تدبیر و قوای مغزی می باشد پیش میرود، چون این نوع با این سلاحها بمیدان حیات و جنگ با محیط

این قیام نهائی بدربالعالمین پیوسته به انگیزش قوای ذهنی و نفسی میباشد ، این قوا آنگاه مستقیم برانگیخته میشود که استعداد های اولی از هر جهت فراهم و آماده شده باشند . فراهم و آماده شدن آنها از طریق فرآورده های بدنی و فکری و قیام بحق و عدل در اداء حقوق میباشد ، تطفیف ، چون شاخص انحراف از حق و عدل در روابط مالی است ، فرد و جمع را از مسیر تکامل انسانی منحرف میگرداند و از بعث و قیام ربوبیت باز میدارد .

چنانکه این آیة و ابستگی بعث و قیام نهائی انسانرا ، با تطفیف و چگونگی رابطه مالی مینمایاند. آیه ۴- نساء ، مبین قیام ابتدائی انسان با اموال و حسن تصرف در آنست: «ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاماً» = به اشخاص سفیه اموال خود را ندهید، همان مالیکه خداوند وسیله قیام برای شما قرار داده است. آیه ۲۷۵ بقره ، قیام رباخوارانرا چنین توصیف نموده است: «الذین یا کلون الربا لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس» = آنانکه ربا میخورند قیام نمیکنند مگر مانند کسیکه شیطان با تماس خود او را آشفته و مختل (ناپسامان) کرده است.

\*\*\*

کلا ان کتاب الفجار نفی سجین (۷) و ما در الکما سجین (۸) کتاب مرقوم (۹)  
ویل یومئذ للمکذبین (۱۰) الذین یکذبون بیوم الدین (۱۱) و ما یکذب به  
الاکل معتد ائیم (۱۲) اذا تلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین (۱۳) .

ترجمه: هیچ ، چنین نیست ، همانا نوشته تبهکاران در سجین است (۷) چه دانایت نموده که سجین چیست ۱۲ (۸) نوشته ایست آشکارا (خوانا) (۹) وای در چنین روز ، از آن تکذیب کنندگان است (۱۰) همانا که همی تکذیب میکنند بروز جزاء (۱۱) تکذیب نمیکند بان مگر هر تجاوز کار گناه پیشه (۱۲) چون آیات ما بر او خوانده شود گوید افسانه های بافته پیشینیان است (۱۳) .

درمی آید هیچگونه روی سازش نشان نمیدهد و پیوسته میکوشد تا سنگر های طبیعت را تسلیم و مسخر خود سازد ، و یکسره از آن برتر آید و مستقل گردد . در نهایت این کوشش بشخصیت ربوبی خود که همان ربوبیت رب العالمین است قیام مینماید .

## شرح لغات :

**کلا** : در مورد رد و دفع مطلب مورد نظر گفته میشود و مانند *مه* و *مه*، *یک* کلمه است. بعضی گفته اند مرکب از کاف تشبیه ، و لاء نافییه است که برای مبالغه مشدد گردیده .

**سجین** : (بتشدید یاء) دائم ، شدید . مبالغه از *سجن* : زندان ابد ، سخت . وزن فعلیل (بتشدید) برای خوی ، همیشگی ، افزایش نیز می آید مانند : شریر و صدیق .

**مرفوم** : یا مفعول از رقم (فعل ماضی) : نوشته را نشانه گذاری کرد ، حروف و کلمات را معرب نمود ، نقش را آشکار ساخت .

**معتد** : قاعل از باب افتعال : ستم پیشه ، پرخاش جو ، متجاوز . ازعدو : تندروی ، پرش ، ستم ، کینه .

**اثیم** : از اثم : گناه ، آثار گناه . فعلیل دلالت بر صفت ذاتی و خوی دارد : گناه پیشه .

**تتلی** : پی در پی خوانده شود . از تلی : کسی یا چیزی پی در پی آمد .

**اساطیر** : جمع اسطوره (بضم همزه) و اسطوره (بکسر) : افسانه ، داستان دروغ ، نوشته .

**ازسطر** : خط کشیدن ، نوشتن ، ردیف ساختن ، بریدن .

**کلا ان کتاب الفجار لفی سجین** : کلا ، رد و نفی جزمی اندیشه مطفین است . اندیشه نیندیشیدن و باور نداشتن بعث . ان کتاب الفجار . . . بیان چگونگی و عاقبت کار مطفین تبهکار ، و مانند نشان دادن مصداق ، و صغرای برهان میباشد . کبرای آن ، ثبوت کلی کتاب و ثبت اعمال در صفحاتی از موجودات و انسان است که آیات جهان و قرآن بآن گواهی میدهند . کتاب ، بمعنای مصدری ، عمل نوشتن ؛ و بمعنای حاصل مصدری و مفعولی ، نوشته است . فی ، برای ظرف است . و گاهی اشعار به صاحبیت دارد : *جاء فی القوم =* همراه قوم آمد . گاه متضمن سببیت است : *قتل فی ذنبه =* بسبب گناهش کشته شد . گاه درباره و شأن است : *قال فی فلان کذا =* درباره و شأن فلانی چنین گفت . سجین ، بقرینه وزن مبالغه و تقابل با علین ، بمعنای زندان بس سخت میباشد که گویا سختی و تنگی آن افزوده میشود : گمان و نا باوری مطفین هیچ درست نیست ، چه در حقیقت نوشته یا نوشتن تبهکاران درباره و در شأن ، یا در محیط یا در جهت سجین است . بنا بر این معنا ، سجین زندان و محیط عذاب ورنج است که اندیشه و عمل تبهکاران در جهت آن پیش میرود در آن صورت میگیرد و ثبات می یابد . این معنا موافق است با آنچه مفسران گفته یا نقل کرده اند : «روح تبهکاران از آسمانها بسوی زمین و از زمین بسوی سجین رانده میشود که محل سپاهیان ابلیس است» ، «سجین از چاههای جهنم است» ، «سجین نام کتاب جامع دیوان شر است

که در آن اعمال آنها ثبت میشود.

اگر فی، مشعر به سببیت باشد، کتاب فجار، خود سبب و منشأ سجین است، و «کتاب مرقوم» مؤید همین معنا میباشد: نوشته یا نامه اعمال تبهکاران سبب و منشأ زندان سخت و سخت‌تر و عمیق‌تر آنهاست.

وما ادراك ما سجین ۱۹: ابو مسلم که گفته است: «از این آیه معلوم میشود کلمه سجین برای عرب ناشناخته بوده است، گویا گمان کرده که استفهام انکاری آیه درباره کلمه سجین است. با آنکه مانند: وما ادراك ما یوم الدین، و بقرینه جواب، استفهام راجع بحقیقت سجین میباشد.

زندان ابدی تبهکاران را که همیشه و با انواع عذاب در آن گرفتارند با تمثیل و تشبیه و مقایسه با سخت‌ترین زندانهای دنیا نمیتوان شناخت. آن زندان را صورت ثبت شده اعمال تبهکاران و ستمکاران می‌سازد و با اصرار به تبهکاری و گناه دیوارهای آن هر چه ضخیم‌تر و بلندتر و اعماق آن بیشتر میگردد و از درو دیوار و محیط آن دود و آتش برمیخیزد که گیرانه و افروزنده‌اش انسان گناه پیشه و اعمال او میباشد و در آن نسیم رحمتی نمی‌وزد. آن زندان را جز از طریق وحی و اندیشه برتر نمیتوان شناخت: وما ادراك ما سجین ۱۹

کتاب مرقوم: سبک ظاهر آیات و پیوستگی جواب تقریری با استفهام انکاری و وصف با موصوف، قرائن بارز است که این آیه جواب استفهام «وما ادراك...» و وصف سجین است. بعضی از مفسران که بحقیقت مقصود توجه نداشته‌اند و وصف کتاب مرقوم را با سجین نامتناسب دیده‌اند، این آیه را وصف توضیحی برای کتاب الفجار، گرفته‌اند.

این دو کلمه: کتاب مرقوم، تعریف و توصیف کوتاهی است، برای اهل نظر و اندیشمندان تا رابطه عمل و ثبات آنرا با نهایت بروز آن دریابند و از دریچه این آیه و از دور بچگونگی سجین نظر کنند. سجین، کتاب است، چون صورت ثبت شده اعمالی است که در جهت محدود و اقشار طبیعت و هیبوطگاه غرائز حیوانی، و در خلاف جهت تعالی انسان میباشد. مرقوم است، زیرا تا اعمال سخت و بارز و محکم نشود و از هر سو

انسانرا فرانگیرد، با تحول و توبه راه‌گریز از آن بازاست. همینکه اعمال بصورت عادات سپس ملکات و خوی‌های بارز و ثابت درآمد و بندها و دیوارهای آن محکم شد راه‌گریز از آن دشوار یا محال میشود و از هر سو و هر جهت دیدگاه بینش را می‌پوشاند و روح آزاد و بلند پرواز آدمی را در بند میگیرد و منافذ ادراک را جز در مسیر سجین و بسوی جهنم می‌بندد.

تبهکاران سرکش و ستم‌پیشه که با طوفان شهوات و خودخواهی‌شان بندهای اخلاقی و وجدانی و قانونی را پاره میکنند و میکوشند تا از هر قید و بندی آزاد شوند چنان‌در همین جهان رفتار و خواهی‌شان مکتوب و مرقوم میگردد و به بندهای عادات و در میان دیوارهای گناه و سرکشی «سجین» خود گرفتار و زندانی میشوند که دیگر هیچگونه خیر و صلاح خود و دیگران را نمی‌بینند و در آن نمی‌اندیشند و چنان رفتار انعکاس اعمال و تضاد و کشمکش درونی و وحشت‌زدگی ناشی از آنها میگردند که از سایه خود می‌هراسند و از لذات عقلی و بهره‌مندی از جمال هستی یکسره محروم میشوند و تنها راه آسایش و خوشی را در تحذیر احساس و اغفال عقل خود می‌یابند و چنان از قلوب و عواطف خلق و رحمت خالق رانده میگردند که با همه به دشمنی برمی‌خیزند و با نظر بد و کینه‌توزی مینگردند، اینها در میان بوستان و محافظین خود محروم و زندانی میشوند و این زندان پیوسته تنگ‌تر و دشوارتر میگردد تا سراسر جهان و هستی برای چنین زندانی‌بندی بصورت زندانی و وحشت‌زا و پراز شکنجه مینماید.

ویل یومئذ للمکذبین : یومئذ، اشاره بروز عظیم «لیوم عظیم» یا روز قیام «یوم یقوم الناس» یا روز صورت بستن کتاب در سجین، یا درآمدن در سجین «کتاب مرقوم» است. بی ترتیب موضوع، و بیان آیات، کار مطففین به فجور (بی‌بندی و تبهکاری) گشیده

بستان شناسی همی ز زندان  
بنگر به رسن‌های سخت و الوان  
در بند چرا گشته بسته اینسان  
تو شاد چرائی به بند و خندان  
وانگه که رهاتندش، بینند گریان  
آن کیست که بگشود قفل یسزدان  
ناصر خسرو .

۱. زندان تو است اگر تو باغ است  
بر خویش این بند های پنهان  
بنگر که بند بسته بر چیست ؟  
در بند بود مستمند بندی  
بندی، که شنود است شاد هموار ؟  
این قفل که داند گشادن از خلق ؟

میشود و ادامه در فجور بتکذیبشان میکشاند، که آخرین بانگ ویل، و پست‌ترین مرحله سقوط فکری و روحی انسان است، پس از آن یکسره در چاه تاریک سجین رها و فراموش میشوند، زیرا انگیزه دریافت و تصور و باور، از خواص ذاتی و فطری انسان است، همین انگیزه است که انسان را بذكر حقایق و تعالی میکشاند و وجود او را با همه قوا و ادراکات با عالم وجود پیوند میدهد و بسوی رشد و ثبات و نور رهبری مینماید. همینکه انسان با نردبان تصدیق بالا رفت و با استدلال قدرت دریافتش افزوده شد، به هر حقیقتی روی آورد یا هر حقیقتی باور رخ نمود آنرا درمی‌یابد و خود را فراتر میگرداند تا به مرتبه صدیقین که قرآن آنها را در ردیف پیمبران ذکر کرده است، درمی‌آید. در برابر صدیقین، دو گروهند: گروهی که خود بسوی دریافت و تصدیق روی نمی‌آورند و در طریق تعالی نیستند، ولی اگر نور هدایتی در خور فهم خود دریافتند می‌پذیرند و از آن سر نمی‌پیچند. گروه دیگر مکذبینند که نور فطرت را به اراده خود خاموش و عقل خود را تباه مینمایند و در زندان جهل مرکب خود گرفتارند. اینها چون از هر حقیقتی که برای هدایت و روشن نمودن وجود و مسیرشان به آنها روی آورد روی می‌گردانند، پیوسته رو بتاریکی و سقوطند و شایسته و فراخور حالشان جز ویل نیست.

**الذین یكذبون بیوم الدین :** این آیه بیان مصداق کامل و ظاهر روح تکذیب و معرف مکذبین است، ریرا شعور بیاداش مطلق که ملازم باشعور بمسئولیت، و از درکهای اولی انسانست و نخستین منشأ قوانین جزائی و ریشه ایمان بروز جزاء میباشد، همین شعور فطری و وجدانیست، که با انجام هر عمل نیک بیدار و فعال میگردد و با ارتکاب زشتی شرمسار میشود. هدایت پیمبران این شعور فطری را رهبری و شکوفا و برای همیشه هشیار مینماید و اعمال انسانرا در حد فضیلت و قانون محدود میدارد و زمینه استعدادها را برای انبعاث فراهم میسازد. در مقابل، تکذیب بروز جزاء بندهای مسئولیت فطری و قانونی را از میان میبرد و استعدادها را فاسد میگرداند.

**وما یکنب به الا کل معتدائیم :** چون این تکذیب مستند به هیچ دلیلی نیست باید علت و منشأ آن نفسانی باشد، که همان خوی ستم و گناه پیشگی است: «معتدائیم» و از

تکرارستم، اصرار بگناه، وراثت، محیط پست، محرومیت و عقده‌های نفسی، برمیآید. چنین نفوس برای باز شدن راه طغیان و آزاد شدن از هر مسؤولیت نخست هر قید و بند اخلاقی و قانونی و پرده حیا را پاره میکنند، آنگاه با درک فطری و عقلی خود دشمنی مینمایند و عقل و فطرت را بعقب میرانند، و چون تکذیب تجاوز بحق اندیشه و عقل است، مرتبه کامل اعتداء میباشد. مرتبه اول اعتداء هتک مسؤولیت وجدانی و قانون زندگی است، مرتبه دوم انکار، (و ناشناسی و روی گرداندن) از هر گونه درک وجدانی و عقلی است که معارض با اعتداء باشد، مرتبه سوم تکذیب (نفی واقعیت) هر حقیقتی است که با طغیان و شهوات طاغی ناسازگار باشد چه بسا که منکر، برای انکار محدود باندیشه خود، توجیه یا دلیلی داشته باشد، زیرا انکار یا نفی مانند قبول یا اثبات باید مستند بدلیلی باشد. ولی مکذب که واقعیت را نفی ورد میکند، تکذیبش مستند به هیچ دلیلی جز اعتداء نیست. چون روح تکذیب و طغیان بر حق و عقل شدت یافت هر آیه و برهانی که به معنای ائیم روی آورد تا عقل و فطرتش را روشن نماید، باخشم و نفرت از آن روی میگرداند و بدون رویه و تعقل، اعراض خود را توجیه مینماید:

اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين : اذا ، بجای ان، و فعل تتلى دلالت دارد بر اینکه آیات خداوند برای هدایت و برانگیختن عقل مکذب، بخواهد یا نخواهد، بی درپی خوانده میشود. علی، تفوق آیات، ضمیر نا، نسبت آیات بذات خداوند و حقایق وابسته با و را میرساند. ذکر نشدن مبتدای اساطیر، اشعار بناشناسی آیات و

۱- این عوامل، همچنان که موجب طغیان و اعتداء فرد یا طبقه بر حقوق افراد و طبقات دیگر میشود، گاهی منشأ طغیان همه افراد نسبت بیکدیگر و ملتی نسبت بملل دیگر میگردد. پس از آنکه انواع ستمها و ستم‌پذیریها و کینه‌توزیها در قرون متوالی بر جوامع و نفوس سرزمین غرب متراکم گردید، اجتماع محرومین با شروع قرن هجده و تحولات صنعتی راهبانی برای بروز عقده‌های متراکم باز کرد. در آغاز برانگیخته شدن کینه‌ها و تجاوز افراد و طبقات نسبت بیکدیگر، برای گسیختن هر قید و بند ایمانی و اخلاقی روح افکار و تکذیب رائج شده و با پیشرفت علوم طبیعی، مکذبین از هر نظریه و کشفی برای توجیه انکار خود دلیل تراشی نمودند، مکذبین و منکرین در انکار خود تا آنجا پیش رفتند که درکهای عقلی و اصول وجدانی را که مبانی تمالیم پیمبرانست، از او هام و اساطیر خواندند. ستم پیشه‌گان متعددی گرچه پس از ستمها و کشتارها در میان خود، با هم سازش نمودند، ولی خوی اعتداء و تکذیب آنها متوجه سرزمینهای دیگر گردید. و تا توانستند بموارث فکری و اخلاقی و ایمانی ملل دیگر، مانند میراثهای مادی تجاوز کردند.



تعمیم گفته دارد: گویند اینگونه چیزها همه‌اش، اساطیر اولین است .  
 این گفته، بیان عقیده مکذبین، یا توجیه تکذیب، یا شعار عمومی آنها می‌باشد.  
 این کوردلان تاریک‌فکر چون آیات وحی، و هر نشانه‌خداوند و حقایق برتر از اندیشه‌های  
 خود را در نمی‌یابند، معتقدند که اینها ساخته و نوشته‌گذاشته‌گان است و آیندگان بدون  
 تعقل آنها را بازگو مینمایند . یا برای موجه نمودن تکذیبشان چنین می‌گویند یا  
 شعاریست که بدون تعقل بازگو میکنند . گویا مکذبین با این گفته و قضاوت عجولانه  
 می‌خواهند خود را بمقیاس پیشرفت زمان واقع بین و نو اندیش، و گذشتگان و گفته‌های  
 آنانرا کهنه و اوهام بنمایانند .

از این آیه و آیات مشابه آن، چنین استفاده میشود که اینگونه گفتار، مبین کیفیت  
 نفسانی و اندیشه منکران آیات و طاغیان و زبان زد آنان در هر زمان می‌باشد . آیه  
 قرآن، همین کلام را از زبان کافران و منکران آنگاه که آیات بر آنان تلاوت میشود  
 و یا بمعاد خوانده میشوند نقل کرده است . روش بیان این آیات که با جمله «اذاتلی»  
 و فعل «يقول» آمده است دلالت بر همین تعمیم دارد. آیه ۱۷ سوره احقاف این کلام  
 را از زبان جوانان مغرور و طاغی که موجب نابودی اجتماع میشوند بازگو کرده است،  
 آنها در مقابل پدران و مادران مهربان و عاقبت اندیش و ناصح و دعوت کننده به ایمان  
 همین کلام را می‌گویند. جوانان عاصی از این جهت مانند طاغیان گناه پیشه‌اند که هر  
 دو می‌خواهند در برابر شهوات و آرزوهای خود، هر قید و بند ایمانی را از میان بردارند،  
 اینها را گناه پیشه‌گی به تکذیب و امیدارد، آنها را غرور بجوانی و نوحاستگی و  
 عصیان بر روش زندگی نیاکان و هر دو گروه بمقیاس پیشرفت در آزادی از مسؤولیتها و  
 گسیختن بندهای اخلاقی، و پیشرفت زمان خود را پیشرفته و روشن بین تر از «اولین»  
 می‌پندارند<sup>۱</sup>.

۱- چون تمدن غرب، همراه علم و صنایع و اکتشافات خود، از یکسو شك در اندیشه‌های  
 صحیح و ناصحیح گذشتگان و در اصول ایمانی و اخلاقی با خود آورد، و از سوی دیگر درهای  
 آرزوهای مادی و شهوات رنگارنگ را بروی همه گشود، این اندیشه و شعاریکه قرآن از  
 زبان گروه مکذبین و منکران آورده است: «اساطیر الاولین»، از زبان همه بندگسیختگان  
 عصر جدید بخصوص نسل جوان در سراسر دنیا و در مقابل افکار و آداب گذشته تعمیم یافت ،





کلا، بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون (۱۴) کلا انهم عن ربهم یومئذ  
لمحجوبون (۱۵) ثم انهم لصالوا الجحیم (۱۶) ثم یقال هذا الذی کنتم به  
تکذبون (۱۷) کلا ان کتاب الابرار لفی علیین (۱۸) وما ادراک ما علیون (۱۹)  
کتاب مرقوم (۲۰) یشهده المقربون (۲۱)

ترجمه: چنین نیست ، بلکه چیره و بسته شده است بردل‌های آنان آنچه برای خود  
فراهم میکردند (۱۴) ، چنین نیست ، همانا آنها از پروردگارشان در چنین روز محجوبند (۱۵)  
سپس آنها در آیندگان دوزخند (۱۶) ، سپس گفته شود این همانست که شما خود آن راهمی  
تکذیب میکردید (۱۷) ، چنین نیست ، برآستی نوشته نیکان در علیین است (۱۸) ، چه دانائیت  
داده که علیون چیست ؟ (۱۹) نوشته‌ایست رقم یافته (خوانا) (۲۰) ، مبنگرند آن را  
مقربان (۲۱) .

### شرح لغات :

ران : بر او چیره ، باو بسته ، شد . چیزی مانند زنگار با آن ترکیب یافت . شخص  
پلید گشت ، چنان گرفتاری بوی رسیده که نتواند از آن بیرون آید . خواب هوشی را گرفت .  
مرگه او را ربود . رین : چرک . پرده غلیظ .  
علیین : جمع علیی چون سجین ، مبالغه علو : علو بالای علو . سورت جمع مذکر  
سالم برای نسبت درک و شعور بآن مقامات برتر است .

کلابل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون : کلا ، تکرار کلا در آیه ۷ و کلا ان کتاب  
الفرجار... و نفی ما قبل آن . یا نفی تکذیب : «یکذبون بیوم الدین» . یا نفی اساطیر

و بعنوان شمار آزادی ، نسل جوان در بند هواها و شهوات و پوست غرور گرفتار شدند و پایه‌های  
ایمان عمومی سست شد و بندهای وجدانی و اخلاقی گسیخت ، تا آنکه انسان قرن نوزده  
و بیست ، دچار چنان اضطراب و ناامنی شده است که برای چاره‌جویی مصلحین و خیراندیشان  
را متحیر کرده است . عاقبت این بحران فکری و اخلاقی و سرنوشت ملل ، بکجا می‌انجامد ؟  
معلوم نیست .

در فصل اول کتاب راه و رسم زندگی - تألیف دکتر آلکسیس کارل ، ترجمه دکتر  
پرویز دبیری - علل و خطرات سرپیچی از قوانین زندگی ، عصیان برداه و رسم زندگی  
نیاکانی و... با دقت بررسی شده است .

است. می‌شود راجع بهمه این مطالب باشد: باور نداشتن بعث، تکذیب روز جزاء، نسبت اساطیر به آیات، به هیچ وجه مطابق با واقع و نتیجه نظر و اندیشه صحیح نیست، بلکه در واقع، محصول عمل و اندیشه پیوسته آنان چون پرده‌ای دلپاشانرا فرا گرفته و چون زنگار بدلپاشان برنشسته، ترکیب یافته، چیر شده، تیره‌شان نموده است. مقصود از قلب که در معرض تاریک شدن و از کار افتادن است، ضمیر یا وجدان درّاک و انگیزنده اندیشه و تفکر و گزیننده طریق تعقل می‌باشد (رجوع شود به تفسیر آیه ۷ سوره بقره: ختم الله علی قلوبهم - جلد اول صفحه ۴۳) ما، اشاره به نتیجه و محصول کسب دارد. کانون، دلالت به روش ثابت و وضع وجود آنها دارد. یکسبون، استمرار در کسب را که فرآوردن محصول طلب و عمل است، می‌رساند.

از این آیه و آیات مشابه با این آیه، آشکار می‌شود که کفر و تکذیب محصول استمرار در گناه است و بر فطرت انسانی عارض می‌شود، و انسان بفطرت اولی چنانکه ایمان عقلی و اکتسابی ندارد، کافر و مکذب هم نیست: «ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوء ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزؤن - آیه ۱۰، روم = سپس فرجام کسانی که به بدی گرائیدند اینست که به آیات خدا تکذیب کردند، و همی با آنها استهزاء مینمودند». روایات معصومین علیهم السلام، با زبان خاصی این حقیقت را مینمایاند: از ابی جعفر علیه السلام: «بنده‌ای نیست مگر آنکه در قلبش نقطه سفید (درخشان) وجود دارد، همینکه شخص گناهی انجام داد در آن نقطه سیاهی وارد می‌شود، چون توبه نمود آن نقطه سیاه از میان میرود، و چون در گناه اصرار ورزید افزایش می‌یابد تا همه قلب را می‌پوشاند و چون نقطه سفید پوشیده شد صاحب آن به هیچ خیری روی نمی‌آورد. این همان گفته خداوند است: بلر ان علی قلوبهم ما کانوا یکسبون».

چون سرشت اولی و قلب انسانی پاک و درخشان و آماده ایمان آفریده شده است و آلودگی و تیرگی از ادامه کسب شر و عمل به بدیها عارض می‌شود، باید تمایلی که بعضی اشخاص بگناه و کفر از آغاز زندگی دارند نیز اکتسابی باشد نه فطری، و چون اکتساب از خود آنها نیست باید از محصول کسب گذشتگان خود به ارث برده باشند. از این نظر اکتسابی که در اینگونه آیات بیان شده است توسعه دارد. پس چنانکه شخص

مرهون اعمال خود و گذشتگان خود هست، مسؤول آیندگان نیز می باشد و مجموع اعمال شخص و گذشتگان و آیندگان در يك حساب درمی آید. و اگر هم اکتساب و مسؤولیت، راجع به اعمال فرد باشد از این جهت است که شخص نسبت به صفات پست و ناشایست میراثی مجبور و نامسؤول نیست زیرا قدرت تعقل و اختیار که محصول و مخصوص برآمدن روح و برجستگی مغز انسانی است با امداد هدایت هادیان و قوانین وجود آنچنان نیرومند است که میتواند شخص را از بندهای آثار توارثی آزاد کند. پس اگر کسی به اختیار خود از این قدرت ها استمداد نکرد و تسلیم به خصائص و عوامل ناپسند وراثت شد با اختیار خود بدی و شر را اکتساب نموده است.

کلا، انهم عن ربهم یومئذ لمحبوبون : این کلا ، ردع ورد میکند آنچه را که کلا در آیه قبل نفی کرده است. می شود که برای نفی اندیشه از میان رفتن ربین (زننگار چیره) قلوب باشد؛ اگر گمان رود که اینگونه قلوب تیره و تباها شده، تجدید حیات میکنند و آثار مکتسبات را از خود میزدایند، هیچ چنین نیست.

عن، ایماء (اشاره خفی) به دور شدن دارد. اضافه رب، صفت ربوبی خاص را میرساند؛ اینها همانا از پروردگارشان در این روز دور شده و محجورند. یومئذ، میشود تکرار یومئذ آیه دهم و اشاره بهمان یوم، یا یوم الدین، یا زمانی باشد که قلوب مکذبین تیره و مکتسبات بر آنها چیره شده است.

مفهوم مخالف این آیه اینست که اشخاص غیر مکذب و روشن ضمیر در آن روز از پروردگارشان محجوب نیستند و او را مینگرند. چون دیدن پروردگار (بمعنای متعارف) با هدایت عقل و دین سازگار نیست بلکه ممتنع است، بعضی از مفسران کلمه ای مانند رحمت، احسان، ثواب، کرامت، بر «ربهم» اضافه و تقدیر نموده اند، یا این آیه را تمثیل برای نمایاندن بی ارزشی و رانندگی آنها از درگاه خداوند دانسته اند.

اینگونه تقدیر و توجیه از بی توجهی بعضی مفسران بسیاق و تعبیر این آیات ناشی شده است. از سیاق این آیه چنین فهمیده میشود که چون بدیها و رذائل خلقی بر قلوب آنها چیره شده و حجاب تیره ای از رشته های گناهان ضماثرشانرا فرا گرفته است، از پروردگارشان دور و محجوبشان نموده است. پس اگر چنین حجابی قلب را فراگیرد

آن قلب میتواند با نور ایمان جمال رب را مشاهده کند و هر چه روشنتر و دیدش بیشتر شود تجلی رب بر آن بیشتر می شود. اینگونه شهود قلبی بیش از آنکه مخالف با عقل و شرع نیست، برهان عقلی و آیات و روایات و ادعیه ماثوره آنرا تأیید مینماید.

رب مضاف «ربهم» در این آیه، اشاره بظهور صفت رب در وجود خود انسان و استعداد های آماده برای تربیتش دارد. رب مضاف شعاعی از رب مطلق «رب العالمین» است و رب مطلق از صفات اضافی ذات احدیت می باشد. با توجه باین حقیقت، از اشاره لطیف این آیه و آیاتیکه بهمین تعبیر است میتوان پی برد که قلوب روشن و غیر محجوب، تجلی رب را در وجود خود مشاهده می نمایند و هر چه قلب با معارف ایمانی روشن تر گردد ظهور و تجلی رب در آن نمایان تر شود، چنانکه صورت خیالی هر چه در ذهن روشن تر بشود انعکاس آن در اعصاب باصره بیشتر میگردد، تا آنکه مانند صورت محسوس دیده میشود. اینگونه شهود رب مضاف، برای هر عارف و سالکی میسر است. بیش از این برای عموم و در میان حجابهای دنیا میسر نیست. آنگاه که پرده حواس و طبیعت و متعلقات آن از میان برداشته شد و قلب از تعلق بدنیابریده و بمعارف ایمانی

۱- از آیاتیکه ظاهر یا صریح است در رؤیت قلبی، همین آیه و آیه ۲۳، قیامت است: «الی ربها ناظرة». از امیر المؤمنین «در کلام ۱۷۴، نهج البلاغه» و ابی جعفر و ابی عبدالله علیهم السلام است که: «لا تدرك العيون بمشاهدة العيان (الابصار) ولكن تدرك القلوب بحقایق الايمان = چشمها بسبب مشاهده عینی دید خود، او را درك نمیکنند ولی قلبها بسبب حقایق ایمان او را درك مینمایند». شهود مقام ربوبی از دید قلب نورانی سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه و کلمات پراز شوق و تضرع آنحضرت نمایان است: «متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تكون الآثار هی التي توصل الیک عمیت عین لائراک علیها رقیباً ... الهی امرت بالرجوع الی الآثار فارجمنی الیک بکسوة الانوار و هدایت الاستبصار ... کی نهان بودی تا یافتنت نیاز بدلیلی باشد که بتو دلالت کند. و کی دور بودی تا همان آثار بتو رساند، کور باد چشمیکه تو را مراقب بر آثار نبیند ... خداوند آنرا آوردن بآثار را امر فرموده ای پس مرا با پوشش انوار و هدایت بینش جوئی بسوی خودت برگردان ... در مناجات منسوب بامیر المؤمنین و دیگر امامان علیهم السلام (در ماه شعبان) مراتب کمال مشاهده قلب با این تعبیرات آمده است: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انرا بصار قلوبنا بنیاه نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة و تصیر ارواحنا مملقة بمنزلة قدامک = خداوند! بمن ببخش کاملترین مقام انقطاع بسوی خودت را، و روشنی ده بینشهای قلوب ما را بسبب پرتو نظرت بسوی تو، تا بینشهای قلوب حجابهای نور را بشکافد پس به معدن عظمت رسد و ارواح ما بمقام عزت قدس تو آویخته گردد».

خود پیوست ، در حد نور معرفت و ایمان ، جمال و جلال اعلای ربوبی را مشاهده مینماید ، این منتهای شهود است زیرا معرفت بند مشاهده است .

ثم انهم لصالوا الجحیم : ثم ، ان ، هم ، لصالوا - بجای فیصلون ، و جمله اسمیه ، همین این حقیقت است که مکذبین پس از آنکه مکتسبات اعمال قلوبشان را فراگرفت و از ربشان رانده و محجوب داشت ، خود دوزخی و وارد شوندگان دوزخند و به لازم طبیعی وجود خود بآن درمی آیند . این ملازمه طبیعی را به اراده و اختیار خود از آن زمان فراهم نمودند که آیات خدا را تکذیب کردند . چون از هدایت آیات روی گرداندند و بسجین روی آوردند و وجهه فکر و عمل خود را بآن سوی نمودند ، چنان آتشی افروختند که استعدادها و مواهب ربانی خود و دیگرانرا سوختند ، آنگاه خود ملازم و درآیندگان دوزخ گشتند ، دوزخیکه از تکذیب به آیات و چیره شدن گناهها و حجاب از رب و تضاد انگیزه های عالی انسان باغرائز و شهوات حیوانی مایه گرفته و درگیر میشود .

ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون : هذا مبتداء ، الذی خبر آنست و مقصود از « به » خبر به آن میباشد : سپس گفته شود که این همان است که شما خبر آن را تکذیب میکردید . اگر جمله موصول باصله خبر باشد احتیاج بتقدیر خبر ندارد : این آنچه شما تکذیب میکردید ، است . بنا باین معنا ، دوزخ مورد اشاره ، خود یا صورتی از عمل و روش مکذبین میباشد . از این رو قائل ذکر نشده است که نظر بگفته میباشد ، یا آنکه قائل شخص معین نمیشد : گویا دوزخیان پس از درآمدن بدوزخ این گفته را از ذهن هشیار شده خود و از بانگ نکهبانان دوزخ ولهیب آتش و همه چیز آن که همه بروزی از تکذیب و اعمال خودشان میباشد ، می شنوند و تکذیب های خود را بیان می نگرند . میشود که این گفته برای سرزنش و نکوهش آنها باشد .

ترتیب این آیات ، متضمن تحول وضع تغییر و صورت روحی و خلقی گناهکار تا سرانجام سرازردوزخ درآوردن است ، تطیف در کیل و وزن به فجور « گسیختن هر قید و بند » میرسد : « ان کتاب الفجار .... » . فجور ، به سرکشی و آلودگی ، و آن بتکذیب میکشاند : « ما یکذب به الاکل معتدائیم » ، در میان اندیشه تکذیب و دود و جرم گناهان ، نور فطرت در قلب خاموش میشود و آنرا پرده تاریکی فرا میگیرد : « کلابلران علی

قلوبهم ما كانوا يكسبون». آنگاه که طبیعت چنین قلب و نفسی دگرگون گشت خود بسائق طبیعی به دوزخ درمی آید و ملازم آن میگردد : «ثم انهم لصالوا الجحيم» .

کتاب الابرار لعلیین : این کلا ، سرفصل کتاب ابرار ، در مقابل کتاب فجار ، وردع و نفی باورنداشتن بعث است . علین جمع علی ، وزن مبالغه و هیئت جمع سالم مقامات پایدار و وسیع و مراتب بلندیرا مینمایاند که همراه درك و عقل است ، یا خود عاقل و مدرک ، و برتر از یکدیگرند : این گمان و باورنداشتن بعث بسی ناصواب است ، چه همانا نوشته نیکوکاران درشان یا جهت مقامات عقلی و علمی پایدار و همی وسیعتر و برتر میباشد ، پایداری این مقامات از وزن مبالغه ، تکثیر و توسعه و ادراک ، از جمع سالم «علین» برمی آید . در مقابل علین ، سجین ، بدون علائم جمع آمده که دلالت بر محدودیت هر چه بیشتر و تاریکی و فقد نور عقل دارد .

ابرار که دیدگاه نظرشان بسوی عالمهای برتر است و گرفتار پرده های جهل و غرور و بندهای مکتوبات ناروا نیستند با کوشش و اعمالشان در آن عوالم علوی مقامی میگیرند و هر چه دیدشان وسیعتر و کوشششان برتر آید مقامشان بالاتر میشود .

انگیزنده انسان بسوی چنین مقامات عالی ، حب بقاء و جمال و نور و حیات و تعالی جوئیست که نیرومندتر و نامحدودتر از هر انگیزه نفسانی میباشد . هر چه انسان با بال علم و کوشش در عمل بیشتر اوج گیرد شوق و شیفتگی بعالم نور و حیات اعلی بیشتر و کشش بآنسو قویتر میشود تا کشش عالم انوار مجذوب را یکسره از اینسو میگرداند و بآنسوئی میبرد که سراسر انعکاس نور جلال و جمال و حیات است<sup>۱</sup> .

در تعریف و توصیف علین چنین گفته اند : «مراتب عالی محفوظ بجلال، آسمان هفتم و زیر عرش که ارواح مؤمنان در آن جای دارند، سدرة المنتهی که هر امری بآن منتهی میشود، دیوان خیریکه اعمال ابرار و مقربان در آن تدوین میگردد» .

نکنه دانند و سخن گوینده اند  
کاین علف جز لایق انعام نیست  
کی خورد او باده اندر گولخن  
جای روح هر نجس سجین بود  
گرم باشد کش وطن سرگین بود  
مثنوی .

۱- آن جهان چون ذره زنده اند  
در جهان مرده شان آرام نیست  
هر کرا گلشن بود بزم و وطن  
جای روح پاک علین بود  
جای بلبل گلین و سرین بود

این توصیفها دور نمائی از علیین است که از دید بشر نزدیک بین بس دور و با اندیشه‌های خاص و استعدادها و هدفهای تعالی جوئی انسان بسی مطابق و سازگار است، زیرا اینگونه خصائص روحی برای مقاصد و غایاتی میباشد که محدود بزمان و شهوات حیوانی و تأمین بقاء در این جهان نمیشود و رهیدن از محکومیت طبیعت و زمان و رسیدن بقدرت ذاتی و کمال و جلال برتر و تأمین بقاء ابدی از مقاصد و غایاتی است که فطریات و قوای انسانی جویای آنها میباشد و بسوی آنها پیش میرود، پس اگر عالمی مناسب و مطابق این خواستها و انگیزه‌ها نباشد، این گونه قوای انسانی بیهوده و ناموافق و بدون غایات میماند و برای تکامل فردی و جمعی سمت و جهت و سرانجامی نمیتوان یافت. یا آنکه برای هر اندیشه و قوه و حرکتی سمت و غایت و محیطی فرا خور آنست. مشاهدات عینی و تجربی و قانون علیت و انطباق پیوسته بکشف علل غائی و در این جهت پیش میرود.

وما ادراك ما علیون؟ کتاب مرقوم: استفهام انکاری دلالت باین دارد که حقیقت علیون مانند سبجین بر همه پوشیده است و ذهن انسانی راهی بذكر آن ندارد. تعریف و تصویری از آن، کتاب مرقوم، است تا هر زهنی باندازه قدرت تصور و تطبیق خود آنرا دریابد. توصیف و تقارن کلمه جامع علیون به کتاب مرقوم، صفحات درخشان و زنده عالمهای بالا را مینمایاند که ابرار در آن نوشته و نقشی دارند. قلم آن نوشته و نقش اشعه و امواج اندیشه و اعمال خیر است که از ارواح توانا و بلند نظر و اعضاء فعال ابرار ساطع میشود و پیوسته بالا میرود تا بصفحات علیون میرسد و صورت و نقش ثابت میگیرد: «الیه یصعد الكلم الطیب والعمل الصالح یرفعه = بسوی او همی صعود میکند سخن پاکیزه و عمل شایسته را بالا میبرد. از آیه ۱۰ فاطر». کتاب مرقوم همان درجات و جایگاه‌های ابرار است که بمقیاس ایمان و علمشان، لطف خداوند آنها را بالا میبرد و جایگزین میگرداند: «یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات والله بما تعملون خبیر = خداوند بالا میبرد کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی که علم داده شده‌اند درجاتی و خداوند بآنچه عمل میکنید بس آگاه است. از آیه ۱۱ مجادله».

یشهده المقربون: یشهد، از شهود بمعنای حاضر شدن و چیزی را بیک از نزدیک دیدن و بر آن مطلع شدن است، آنگاه بمعنای گواهی دادن می‌آید که به وزن افعال



در آید یا بحروف جاژه لفظاً یا معنأ تعدیه شود : حاضر شوند و از نزدیک و بصورت کامل مقربون بنگرد کتاب مرقوم « علیون » را . مقربون - اسم مفعول باب تفعیل - چون بدون موصوف ذکر شود ، کسانی هستند که بتدریج و باکوشش قرب یافته‌اند . پس توصیف مقربین از فرشتگان و علویان که دارای مقام معلوم و قرب همیشگی و معین هستند ، همان نظر بمقام آنها و تجرید از مفهوم حصولی و حدوثی میباشد ، یا گروه خاصی از آنها مورد نظر است که دارای قابلیت کمال و قربند : « ولا الملائكة المقربون » ، آیه ۱۷۲ ، نساء . بنابراین ، گفته بعضی مفسران در این آیه که « المقربون فرشتگان و کزوبیانی هستند که شاهد و ناظر و کاتب کتاب ابرارند » مخالف اطلاق المقربون در این آیه ، و توصیف آیه هشتم « عیناً یسرب بها المقربون » است .

مقربون گروهی از پیشروان ابرارند که بمقام قرب میرسند ، « السابقون السابقون اولئك المقربون - آیه ۱۰ ، ۱۱ واقعه » . آیات سوره واقعه مردمرا هنگام رستاخیز ، سه گروه نمایانده است : مقربون ، اصحاب الیمین یا اصحاب الیمین ، اصحاب المشیمة یا اصحاب الشمال . گروه نخست پیشروان و پیش‌آهنگانی هستند که با فروغ عقل مقتبس از ایمان و قدرت عمل در طریق کمال و قرب پیش میروند و راه سعادت و خیر را برای دهر روان باز و روشن میسازند ، این رهبران ممتاز و پیشتاز ، پیمبران ، گزیدگان ، سرسالاران قافله خلق ، اولین گرایندگان باسلام و هر آئین خدائی هستند ، « ... اسمه المسيح عیسی بن مریم و جیها فی الدنيا و الاخرة و من المقربین . از آیه ۴۵ ، آل عمران » از پیروان و واپسین دسته اندکی باین مقام میرسند : « ثلثة من الاولین و قلیل من الاخرین - آیه ۱۳ ، ۱۴ واقعه » اصحاب یمین یا یمین ، اشخاص با ایمان و منشأ برکت و خیرند که با ایمان اقتباسی و قدرت عمل در طریق مقربین سابقین پیش میروند و نقشه‌های سعادت و خیر آنها را بالا میبرند . گروهی از اینگونه اشخاص برای تکمیل نظرها و اعمال پیشروان اولین ، در هر زمانی هستند : « ثلثة من الاولین و ثلثة من الاخرین - آیه ۳۹ ، ۴۰ - واقعه » .

در سوره واقعه مطابق مقام مقربین و اصحاب یمین بهشتها و نعمتهای مشترک و خاص آنان بتفصیل بیان شده است .

مقربین و اصحاب یمین با درجات و مقامات متفاوتی که دارند از این جهت که

منشأخیرات و برکاتند و در طریق تعالی پیش میروند ، از ابرارند . سوره انسان «هل انی» اوصاف ابرار و مقامات بهشتی آنها را بیان میکند . آیه «ان کتاب الابرار لفی علین» ، وصف کوتاهی از مقامات عالی ابرار است .

از ابرار آنها که برترند و بمقام قرب و شهود رسیده‌اند ، مشرف بر علین «کتاب مرقوم» میشوند ، یا از نزدیک آنها مینگردند . «یشهد المقربون» . آیات بعد مقام بهشتی آنها را که بمقام مقربین نرسیده‌اند وصف مینماید :



ان الابرار لفی نعیم (۲۲) علی الاراکک ینظرون (۲۳) تعرف فی وجوههم  
 نصره النعیم (۲۴) یسقون من ریح مقصوم (۲۵) ختامه مک و فی ذالک فلتنافس  
 المتنافسون (۲۶) و مزاجه من تسنیم (۲۷) عیناً یشرّب بها المقربون (۲۸) ان  
 الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون (۲۹) و اذا مروا بهم یتغامزون (۳۰) و  
 اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکرین (۳۱) و اذا رآوهم قالوا ان هؤلاء لضالون (۳۲)  
 و ما ارسلوا علیهم حافظین (۳۳) فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون (۳۴)  
 علی الاراکک ینظرون (۳۵) هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون (۳۶) .

ترجمه: برستی نیکان در نعمت پایداری هستند (۲۲) بر او رنگها نشسته مینگردند (۲۳)  
 در چهره آنان شادابی آن نعمت سرشار را می‌شناسی (۲۴) نوشانده شوند از باده ناب مهر  
 زده (۲۵) مهر آن مشک است ، و درباره بدست آوردن آن باید همی بکوشند کوشندگان  
 نفیس جو (۲۶) و مزاج آن از تسنیم است (۲۷) سرچشمه ایست که همی نوشند از آن مقربان (۲۸)  
 همانا کسانی که تبهکاری پیش گرفتند بکسانیکه ایمان آورده بودند همی نیشخند میزدند (۲۹)  
 چون بر آنها میگذشتند با اشاره چشم و ابرو عیب جوئی می‌کردند (۳۰) و چون بر می‌گشتند  
 بسوی کسان خود ، سرخوش بازمی‌گشتند (۳۱) و چون مؤمنانرا دیدندی گفتند همانا این‌ها  
 گمراهانند (۳۲) و فرستاده نشدند بر آنها تا نگهبانان باشند (۳۳) پس امروز همانها که  
 ایمان آورده‌اند به کافران می‌خندند (۳۴) بهاریکه‌هایی بر نشسته مینگردند (۳۵) آیا خوب  
 پاداش داده شدند کافران به آنچه همی انجام میدادند (۳۶) .

## شرح لغات :

ارائك : جمع اریکه : تخت مزین و باشکوه . اورنگه (تخت سلطنت) . تخت پرده دار و در میان حجله ، هرچه بر آن تکیه شود .

رحیق : شراب خالص (باده ناب) . عطر مخصوص . مشک خالص . نیای پاک .  
مختوم : مفعول از ختم (فعل ماضی) : بر آن مهر نهاد ، آنرا پایان داد . ختام بمعنای مصدر : پایان دادن . بمعنای اسم : چیزیکه بآن مهر زنند .  
لیتنافس : امر از تنافس : کوشیدن و از هم پیشی گرفتن برای بدست آوردن نفیس یا افتخار .

مزاج : آمیختن . آنچه آمیخته می شود . طبیعت .

کسیم : مصدر از ستم (بتشدید نون) : چیزی را بالا برد ، چشمه را از بالا جاری کرد . چشمه ایکه از بالا بریزد . سنام : بالای کوهان شتر ، بالاترین مقام . سنمة : آنچه بالای گیاه در می آید مانند شکوفه و سنبل .

اجرموا : بگناه گرائیدند . از جرم : برید ، چید ، گویا مجرم از حق بریده و گناه برمیچیند .

یتغامزون : تفاعل از غمز : عیبجویی با اشاره چشم و ابرو ، گوشه و کنایه زدن .  
فکھین : جمع فکه صفت مشبیه : شوخ طبع ، خنده رو ، سرمست ، ولخرج ، میوه خوار ، فاکهین نیز قرائت شده .

ثوب : پاداش داده شد . از ثواب : رجوع . باب تفعیل دلالت بر استمرار و پیوستگی دارد .

ان الابرار لفی نعیم : جمله اسمیه مؤکد ، ظرف واقع شدن نعیم ، وزن فعل ، دلالت بر ثبات ابرار در خوشی ، و پایداری و فراگیری و ملازمت نعمت دارد : ابرار که خود منبع برکات و نعمتند در میان خوشی و نعمتی سرشار و پایدار بسر میبرند .

علی الارائك ینظرون : علی الارائك خبر یا حال برای ضمیر هم که راجع به ابرار است میباشد . ینظرون ، نیز خبر یا جمله حالیه است : آن ابرار بر اریکه ها نشسته اند در حالیکه مینگرند ، یا در حالیکه بر اریکه ها نشسته اند مینگرند . بهر حال ، استقرار و تکیه بر اریکه ، و نظر ، باهم مورد نظر است . و چون نظر ، مورد نظر آیه است ، منظور یا منظر ذکر نشده است ، که به چه مینگرند . شاید هم ذکر نشدن از جهت نامحدود و نامعین بودن آنست .

کسیکه تکیه گاه فکری و معنوی ندارد پیوسته در اضطراب و ناامنی بسر میبرد ، و شخص نگران و مشوش مجال نظر ندارد چه بسیاری از مناظر زشت و زیبا عبرت انگیز

یا لذت بخش از برابر چشم شخص نگران میگذرد که بآنها نمینگرد .

و همچنین کسیکه از سطح پائین آرزوها و اندیشه های خود، یا از روزنه معلومات محدود بعالم و آیات آن مینگرد ، و از جهات و رنگها و دریچه های خاص آنها را میبیند در حقیقت و چنانکه باید و هست بآنها نمینگرد .

ابرا که به تکیه گاه عقیده و اعمال خیر خود متکی هستند و در سطح بلند ایمان به آیات و نظریه مبادی و غایات، قرار میگیرند پیوسته جلو چشم اندازشان باز و بازتر میشود و بهره چنانکه هست مینگردند .

همین ثبات اصل ایمان در آنها و ارتفاع فروغ خیرات از آنها تختشانرا در بهشت بالا میبرد و پایه آنها ثابت میدارد و باندازه ثبات و ارتفاع جایگاهشان قدرت نظر و وسعت منظرشان بیشتر میگردد . آنان بی پرده بجلال و شکوه متجلی در بهشت و بهشتیان که مانند انعکاس در آئینه های متقابل بی نهایت است، مینگردند، و بر طبقات زیرین و دوزخها و دوزخیان مشرف هستند و از رسیدن بآن و رهیدن از این و در هر نظر به بالا و شکوه علین، وزیر و دور افتادگان درسجین، شادمانی تازه ای دارند : « علی الاراک ینظرون »<sup>۱</sup> .

تعرف فی وجوههم نضرة النعیم: عدول بخطاب مفرد، فعل تعرف ، جمع وجوه ، اشعار به تعمیم معرفت و تکثیر وجه دارد: تو بیننده شناسا بهر روی آنان روی آری و در آن بنگری ، سبزی و خرمنی آن نعمت سرشار و پایداری که از درون آنها رخ مینماید، مینگری .

این سر سبزی و خرمنی چون از نعیم (نعمت پایدار و فراگیرنده) است هر سو و هر جانب آنها را فرا گرفته و ریشه های همه حواس و مشاعرشانرا سیراب میکند و رخسارشانرا پیوسته شاداب و خرم مینماید . هر کس بروی آنها مینگرد می شناسد که این شادایی از نعمت و لذاتی سرچشمه میگیرد که مانند خوشیها و لذات دنیا گذرا و

۱- وارهیده از جهان عاریه  
بر سریر سرّ عالی نعمتش  
مقدم صدقی که صدیقان بر او  
حمدشان چون حمد گلشن از بهار

ساکن گلزار و عین جاریه  
مجلس و جا و مقام و رتبتش  
جمله سر سبز، و شاد و تازه رو  
صدنشانی دارد و صدگیر و دار

بی‌ریشه و یک‌جانبه و سطحی نیست. از این رو خوشیها و امیدهای آنها در میان مصائب و آلام دنیا نیز، خود نمایاننده بهشت و نعمتهای جاودان آنست.

تعرف، بضم تاء نیز قرائت شده: خود بخود شناخته شود در روی آنها خرمی آن نعمت.

یسقون من رحیق مختوم: فعل مجهول یسقون، مینمایاند که ابرار از دست دیگری می‌نوشند.

در سوره‌السان، فراخور مقامات ابرار و نوع مشروب، شرب آن، هم بخودشان نسبت داده شده:

«ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً» و هم ساقی مجهول آمده: «ویسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلاً» و در آخرین مرتبه نسبت به رب داده شده است: «وسقیهم ربهم شراباً طهوراً». در این آیه و آن آیه سوره انسان که فعل مجهول آمده است، گویا اشاره‌ای به نخستین مقام ابرار دارد که هنوز بمقام عالی قرب و شهود نرسیده‌اند، در این مقام هنوز رخ ساقی و سرچشمه آن رحیق نمایان نیست؛ آنچه در می‌یابند از ماوراء حجاب و در ظرف محدود «کأس» است که آنها را بامزاج زنجبیلی سرخوش و سرگرم مینماید و از همه تعلقات و امیر هاند. آنگاه جاذبه آن تا آنجا میکشاند که ظرف و مظروف و حجاب از میان برداشته شود و سرچشمه رسند و از فیض رب سیراب شوند.

من، بیان تبعیض یا نوع است. رحیق، که لغت غیر متعارف و نکره است، ناشناسی و غیر متعارف بودن آن رحیق را می‌رساند. مختوم بمعنای مهر شده، کنایه از در بست بودن و اختصاص، و بمعنای پایان یافته، اشاره به پایان یابی آن دارد: نوشانده شوند از باده نایبکه فراخور آنها در ظروفشان ریخته و مهر شده، یا آن مشروب پایان‌پذیر است.

ختمه سک و فی ذالک فلیتنافس المتنافسون: ختام، مهر یا ماده‌ایست که بر آن مهر زنند: مهر یا ماده مهر زده آن مشک است، از این رو عطر افشان و جالب است. میشود که مقصود از ختام پایان آن باشد که عطرش مشام را پرمیکند.

فی ذالک، بتناسب فی، باید اشاره به عالم سراسر بهجت و نعمت ابرار باشد که بهر حقیق مختوم ختم میشود. تنافس، مسابقه و کشاکش برای بردن افتخار، یا بودن نفیس است: در آن عالم سراسر نعمت و برای رسیدن به مقامات خوشیهای روح انگیز و پاک از کدورت‌های آن می‌سزد و باید اهل مسابقه و کوشش بکوشند و بمسابقه در آیند و از یکدیگر پیشی گیرند.

عنوان متنافس، مردم خاص و ممتازی را مینمایاند که انگیزه تعالی و جویائی زندگی برتر بمیدان مسابقه‌شان میکشاند، زیرا بیشتر مردم یا در میدان زندگی محدود و برای رسیدن به اوهام و لذات حیوانی کشمکش و مسابقه دارند، یا در میان خیالات و اندیشه‌های خود ساکن و دلخوش مانده‌اند، و آنها که بسوی مقامات و زندگی برتر برانگیخته میشوند با تصویر خود نمیتوانند اهداف و غایات عالی و مشخصی را دریابند. این آیات پس از آنکه مقامات ابرار و لذات جاوید را بیان و تصویر نموده و دور نمای آنها را نشان داده است، سبقت جویان و کوشندگان برای تعالی را امر و دعوت مینماید تا هر چه بیشتر قدرت فکر و عمل خود را برای نیل بآنها بکار برند. این مسابقه و تنافس چون در میدان بینهایت و برتر از محیط محدود دنیا میباشد، تراحم و مغلوبیت و محرومیت ندارد و هر کس بقدر همت و کوشش خود به هدف نفیسی که حق خودش میباشد می‌رسد و از حق دیگری چیزی نمی‌برد.

متنافسون از ابرار، مردم ممتازی هستند که در دنیا و پیش از رسیدن بمقامات بهشت، اشراق و حی چشم آنها را گشوده و شامه روحشانرا معطر کرده، اینها بو و بریق آیات حکمت و جمال و آب حیات را در ظروف ملون خلقت درمی‌یابند و در و راه تیر گیها، عطر حقایق در بسته را استشمام مینمایند، و با قدرت ایمان و عمل از تیر گیها می‌گذرند و درهای بسته را باز میکنند تا به منابع آب حیات رسند و از آن بنوشند، و از غیر آن برهند و بو و خوی آنها بگیرند.

ومزاجه من تسنیم، عینا یشرب بها المقربون : مزاج، بمعنای آمیخته، یا طبیعت

بگذاشت مرا و جستجوی تو گرفت  
بوی تو گرفته شد خوی تو گرفت  
ز گل دیدن به گل چیدن برد دست

۱- از باد صبا دلم چه بوی تو گرفت  
اکنون زمن خسته نمی آرد یاد  
شود بلبل نخست از بوی گل مست

است . من برای بیان بعضی یا منشأ میباشد . تسنیم بمعنای اسمی ، مقامی پس بلند ، و بمعنای مصدری «تفعیل» یا باضمین آن ، بالا بردن و برتر گرداندن است : آمیخته آن رحیق مختوم یا طبیعت آن ، قسمتی یا ناشی شده از مرتبه عالی یا رو به علو میباشد .

بعضی مفسرین گفته اند : تسنیم بهترین شراب بهشتی است . شیخ ابوعلی گفته :

نهریست که در هوا جاریست و در ظروف اهل بهشت با اندازه احتیاجشان میریزد .

عیناً ، تمیز یا حال یا مفعول یا منصوب بمدح یا نزع خافض است ، میتوان راجع

به آیه «ویسقون...» و متعلقات آن ، یا راجع به «ومزاجه من تسنیم» باشد . بهر حال مانند

آیه «وفجرنا الارض عیوناً» و «اشتعل الرأس شیباً» با بلاغت خاصی ظهور و شمول را

مینمایاند : نوشیده شوند از رحیق مختوم ، طبیعت یا مزاج آن از تسنیم است ...

چشمه ایست نمایان و فراگیرنده !

آن نوشیدن «یسقون» یا آن مزاج برتر «تسنیم» بسر چشمه ای میرسد یا چشمه ای

نمایان میگردد که مقربان خود از آن یا بسبب آن مینوشند .

ابرار بدست دیگری و در ظرف در بسته و از رحیق همزوج نوشانده شوند ، مقربان

از سر چشمه خالص خود می نوشند .

این اوصاف و نشانیهاست که آیات وحی از نعمت های سرشار و مشروبات بهشتی

ابرار و مقربان ، فراخور ذوق و درك و لغات ماخاك نشینان محبوب بیان کرده است .

حقایق و صورت واقعی آنها آن گاه کشف شود که وجود خاکی متبدل گردد و حجابها

از میان برداشته شود .

۱ - عرفای اسلام ادعا دارند که ریاضت و انقطاع و صفای نفس و هدایت قرآن حقایق آن

نعمتها و شرابها را در همین جا بما می نمایند و آنها را میتوان دریافت بلکه میتوان از آنها

برخوردار شد . جلال الدین رومی در قسمتهائی از اشعار مثنوی ، باده های بهشتی را چنانکه

گویا دیده و چشیده چنین توصیف نموده است :

چشم بگشایم ببینم روی او

هم زمی خوردن شود این حاصلم

پر کند جان را زمی و زساقیان

وز جلالت روحهای پاک را

خم باده از جهان بشکسته اند

چونکه با اومی خورم از جام هو

بعد از آن از خود بکلی بگسلم

قطره ای از باده های آسمان

تا چه مستیها بود املاك را

که بیوئی دل بر آن بر بسته اند



ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون : فعل و لغت اجرموا ، در مقابل آمنوا ، آلودگی به تبهکاری ، روی آوردن بکفر ، بریدن از حق و خیر را میرساند .

همچو کفار نهفته در قبور

رازها دانسته و پوشیده‌اند  
مهر کردند و دهانشان دوختند

مست حق‌ناید بخود بانفع صور  
دوغ خوردی دوغ خوردی دوغ دوغ

من بذوق این خوشی قانع نیستم  
کثر همی گردم بهر سو همچو بید  
کثر شوم گاهی چنان‌گاهی چنین  
که ز بادش گونه گونه رقصه‌است  
این خوشی را کی پسندد خواهی کی؟  
که سرشته در خوشی حق بدند  
این خوشیها پیش‌شان بازی نمود  
کی شود قانع بتاریکی و دود

آن کند که ناید از صدخم شراب  
شرح مستانرا نیارد حد زدن  
که نخواهم گشت خود هشیار من  
تا بدست از هشی وز حد زدن  
من یغانی فی هوا کم لم یتم

جز مگر آنها که نومیدند و دور

عارفان که جام حق نوشیده‌اند  
هر کرا اسرار حق آموختند

مست می‌هشیار گردد از دبور  
باده حق راست باشد نی دروغ

گفت نی‌نی من حریف آن میم  
وارهیده از غم خوف و امید  
من چنان خواهم که همچون یاسمین  
همچو شاخ بید یازان چپ و راست  
آنکه خو کرده است با شادی می  
انبیاء آن زین خوشی بیرون شدند  
زانکه جانسان این خوشیها دیده بود  
هر که را نور حقیقی رو نمود

لذت تخصیص تو وقت خطاب  
چونکه مستم کرده حدم مزن  
چون شوم هشیار آن‌گاهم بزین  
هر که از جام تو خورد ای ذوالمنن  
خالدین فی فناء السكره هم

حافظ عارف شیراز بخیال و امید یا وصول رشحه یا جرعه از باده آسمانی سرمست  
شده و شور و غوغالی براه انداخته است . و برای تمثیل آن مستی و جذبه خود آنقدر از  
می‌ومیخانه و پیرومنان دم‌زده و ستایش نموده و حقیقت را با مجاز و علیار با دنیا در هم آمیخته  
است که برگمراهی گمراهان افزوده و اشارش شمار جاهلان تبهکار و درماندگان بدکار  
شده است . ولی در بعضی اشارش از رشحات آن رحیق مختوم و حالات و تجلیات ناشی از  
آن چنان توصیف نموده که رهنمای اهل نظر و تفسیری از اینگونه آیات است :

واندر آن ظلمت شب آب‌حیاتم دادند  
باده از جام تجلی صفاتم دادند  
آن شب قدر که این تازه براتم دادند  
مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند  
که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دادند  
که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند  
پیخود از شعله پرتو ذاتم کردند  
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی  
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب  
هاتف آنروز بمن مژده این دولت داد  
بعد از این روی من و آینه وصف و جمال

کالوا ، دلالت بر وضع و حال ثابت دارد . من ، بیانی از راه و روش است . دو فعل متقابل اجر موا . آمنوا ، بجای مجرمین و مؤمنین ، بیانی از روی آوردن بدو جهت متقابل است: آنها که بنیپکاری روی آوردند و از خیر و حق بریدند چنین بودند که به راه و روش کسانی که بحق و خیر گرائیدند می‌خندیدند .

آیات قبل ، مقامات ابرار و مقربین را در میان انواع نعمتها و لذات و منظرها ، آنچنان نمایانده و تصویر نموده است که گوئی دنیا با همه آلام و لذات و خوشیها و نگرانیهایش پایان یافته و از نظرها محو شده است و بهشت با مقاماتش در برابر چشم و خاطر شنونده این آیات تجلی نموده است . ناگهان این آیه با سه فعل ماضی پی‌درپی اذهانرا بگذشته برمیگرداند و در مقابل مناظر بهشت پرده میکشد و وضع و روش مجرمین را با مؤمنین در دنیا مینمایاند .

و اذا مروا بهم يتغامزون : مرور ، گذشتن بی‌درنگ ، تفامز ، باهم بکنایه و اشاره چشم و ابرو تفاهم و عیبجوئی نمودن است . این آیه با عطف به آیه قبل ، بیان روش خاص مجرمین است : مجرمین در هر حال به مؤمنین می‌خندند یا نیشخند میزنند ، و چون با آنها برخوردند بی‌درنگ می‌گذرند و با هم آهسته و با اشاره به عیبجوئی می‌پردازند . مرور به آنها و اینگونه درباره آنها عیبجوئی نمودن ، افکار مشوش و آمیخته با ابهام و نگرانی آنها را درباره مؤمنین می‌رساند . میشود که فاعل «مروا» را مؤمنین و ضمیر «بهم» راجع به مجرمین باشد: آنگاه که مؤمنین از مجرمین عبور کنند ، مجرمین به اشاره و کنایه از آنها بدگوئی و عیبجوئی نمایند .

و اذا انقلبوا الى اهلهم انقلبوا فكهين : انقلاب ، انفعال از قلب و بمعنای پذیرش و کشیده شدن و برگشت بسوی چیزی است . مقصود از اهل ، خویشان و دوستان است که

→ در اشماع ساقی نامه آن می‌را واضحتر نشان داده است :

کرامت فزاید کمال آورد  
در این هردو بیحاصل افتادام  
زند لاف بینائی اندر عدم  
چو جم آگه از سر عالم تمام  
بینم در آن آینه هرچه هست

بیا ساقی آن می‌که حال آورد  
بمنده که بس بیدل افتاده‌ام  
بیا ساقی آن می‌کزاو جام جم  
بمن ده که کردم بناییدجام  
من آنم که چون جام گیرم بدست

شخص بسوی آنها کشیده میشود و بر میگردد: اینها چون بکشش و میاں طبیعی بسوی خویشان و دوستان خود برگردند، شوخ و خوشحالتند.

این خوشحالی و سرخوشی گویا در مقابل ناخوشی و گرفتگی آنها، گاه بر خود و روبرو شدن با مؤمنین است. برای تبهکارانیکه به آلودگی خوی گرفته و در بند تقالید گرفتارند و دید و سیعتری ندارند، منطق و عمل و چهره مردان با ایمانیکه از خوشیهای مألوف روی گردانده و پای ایمان خود ایستاده و بهر رنجی تن میدهند، شکفت انگیز و نگران کننده است و بسا اندیشه تردید آمیزی در ضمیرشان رخ نماید که شاید گفته‌ها و بیم‌ها و وعده‌های آنها راست آید. ولی اینگونه اندیشه‌های متضاد دیر نمی‌پاید و خوی بتقالید و عادات، بزندگی عادی‌شان میکشاند و بسوی اهلشان بر میگردداند، در محیط آرام و مأنوس زندگی بازن و بچه و کسان مانند خود دودلی و نگرانی و اندیشه سود و زیان و مسیر اجتماع و انسان که از چهره مردان با ایمان بر فکرشان سایه افکنده بود، از میان میرود و در اندیشه خود احساس به امنیت و ثبات مینمایند و مؤمنان را به مستخره میگیرند و خنده‌های مستانه راه می‌اندازند.

چهره مردان حق و با ایمان و دعوت و رسالت آنها به همان اندازه که اشخاص آماده را بسوی تحرك و تحوّل روحی و خلقی و نوسازی فکری و خلقی و اجتماعی پیش میبرد، در مجرمین مرتجع اثر عکس دارد و اینها با روبرو شدن با دعوت آنان به سکون و تحفظ و انقلاب معکوس بر میگرددند: و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکھین.

و اذا راوهم قالوا ان هؤلاء ضالون: این مجرمین که راهی جز گناه و ستمگری و ستمکشی در پیش ندارند و به بندهای عادات و تقالید گمراه کننده گرفتارند، چون مؤمنین را بنگردند که اینگونه عادات و بندهای ناهنجار را گسیخته و از پرده‌های کفر و شرک بیرون آمده‌اند، گویند این گروه گمراهانند!!

وما ارسلوا علیهم حافظین: سیاق ظاهر آیات این است که و او عاطفه، و نایب‌فاعل ارسلوا، مؤمنین و ضمیر جمع، راجع به مجرمین، و آیه قسمتی دیگر از گفتار آنان باشد: چون مجرمین مؤمنین را بنگردند همانا اینها گمراهانند و فرستاده نشده‌اند که